

بررسی شاخص در جستجوی شخصیت در حیطه سلامت روانی در

مثنوی معنوی

محمد علی حیدرنیا

مرجان شریفی^۱

هانیه مجیدی

چکیده

سابقه و هدف: در پزشکی فرامردن توصیه می‌شود که برای ارتقای سطح سلامت جامعه از همه داشته‌های تاریخی، فرهنگی، ادبی و ... جوامع استفاده شود و ادبیات، مخصوصاً ادبیات فارسی حوزه گسترده‌ای است که در آن مسائل سلامتی، به ویژه در ابعاد روانی و معنوی به وفور مورد بحث قرار گرفته است. در این میان جلال الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲هـ.ق) مشهور به مولانا یکی از ستارگان درخشان ادب پارسی است که دارای آثار ارزشمندی می‌باشد. کتاب مثنوی معنوی که در اوج پختگی مولانا به رشته تحریر در آمده، حاوی مطالب بسیار سودمندی در زمینه شناخت انسان و ویژگی‌های روانی اوست، که بسیار نزدیک به حیطه سلامت روانی و معنوی می‌باشد. در این مطالعه، در بعد روانی سلامت با توجه به تعاریف سازمان بهداشت جهانی، صفت در جستجوی شخصیت، انتخاب و مصادیق مستقیم و غیرمستقیم آن در کتاب مثنوی معنوی مورد بررسی قرار گرفته است.

روش بررسی: این پژوهش یک مطالعه تطبیقی از نوع تحلیل محتوی می‌باشد، که اشعار و مطالب مرتبط با صفت در جستجوی شخصیت در شش دفتر مثنوی معنوی جستجو شده و مورد بررسی قرار گرفته است.

یافته‌ها: نتایج به دست آمده برای صفت در جستجوی شخصیت، در مثنوی معنوی نشان می‌دهد که این صفت همان رشد و کمال انسانی است و بر اساس نظر مولانا برای اینکه فردی به شخصیت کامل خود که خداوند در او به ودیعه نهاده است دست یابد

۱- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی (نویسنده مسؤول)

ضروری و پیش نیاز است که به مواردی خاص از جمله طلب و سفر از زندگی طبیعی محض به زندگی انسانی توجه داشته باشد.

نتیجه گیری: نتایج تحقیق نشان می دهد که کتاب مثنوی معنوی سرشار از مطالب علمی بدیع و زیبا در حیطه سلامت روانی به ویژه صفت در جستجوی شخصیت بودن است؛ از آنجا که این اثر مورد اقبال بسیاری از افراد جامعه و مطالب آن ملموس و قابل درک است، پرداختن به مسایل سلامت روانی در آن می تواند برای حل مشکلات روانی و پیشگیری و ارتقای سطح سلامت روانی جامعه مفید باشد.

واژگان کلیدی

سلامت روانی، در جستجوی شخصیت، مثنوی معنوی، مولانا

مقدمه

محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) میگوید: گزافه نیست اگر مولانا جلال الدین بلخی، خواجه حافظ و شیخ سعدی همراه با حکیم ابوالقاسم فردوسی را ارکان اربعه ادبیات فارسی و پایه گذار فرهنگ و ادبیات قوم ایرانی بدانیم. (۱)

دراین جمع مولوی شخصیتی شگرف است که ابعاد روانی، اجتماعی و معنوی سلامت انسان را مورد کاوش قرار داده و از امکان ارتقای انسان به عالی‌ترین مراتب روانی سخن به میان آورده است. سیر و سلوک و حرکت به سوی کمال در زبان مولانا در واقع همان سلامت روانی و ارتقای بعد روانی سلامت انسان می‌باشد.

استاد جلال همایی می‌گوید: مولوی بی شبهه یکی از نوابغ و نوادر خلقت بوده و وجود او مظهر عجایب و نوادر احوال است و از آن جمله یکی جمع بین آشفته‌گی و بی‌خودی حاصل از جذبه و جنون و عقل است و دیگری بحث و خوض در مسائل دقیق علمی، کلامی و فلسفی و عرفانی است که نمونه‌های هر دو حال، در شش دفتر مثنوی معنوی فراوان است (۲).

برای درک و شناخت نو و جدید از مولوی و استفاده کاربردی از اندیشه و تفکر او برای حل مشکلات و آشفته‌گی‌های روانی و اجتماعی و معنوی بشر امروز ضروری است که آثار او با تأکید بر این مشکلات مورد توجه و کنکاش دانشمندان علوم مختلف از جمله علم سلامت و تندرستی قرار گیرد.

مثنوی معنوی در میان آثار مولوی از اهمیت خاصی برخوردار است و همچون ستاره‌ای در آسمان ادب ایران می‌درخشد. تا آن‌جا که هرگاه نام کلی مثنوی به میان می‌آید بی اختیار کتاب مثنوی معنوی مولانا جلال الدین بلخی از خاطر

می‌گذرد. این اثر عظیم در دهه پایانی عمر مولانا و پس از دیگر آثار او آفریده شده است و اندیشه مدارترین اثر او محسوب می‌شود (۳).

شاید مهمترین موضوعی که در مثنوی معنوی مطرح و به جزئیات آن پرداخته شده است، ابعاد وجودی انسان یا به عبارتی ابعاد سلامتی انسان است. یعنی بعد جسمی، روانی، اجتماعی و معنوی و در بین این ابعاد چهارگانه سلامتی، در مثنوی معنوی بیشتر به ابعاد روانی، اجتماعی و مخصوصاً معنوی پرداخته شده است. می‌توان گفت که کتاب مثنوی معنوی کتاب مثنوی سلامت و در بیانی دقیق‌تر کتاب مثنوی سلامت معنوی است.

در جهان آشفته امروز که ابعاد سلامت روانی، اجتماعی و معنوی مغفول مانده، واکاوی علمی کتاب مثنوی معنوی همراه با سایر کتب مشابه دیگر کلید حل این مشکلات است. سازمان بهداشت جهانی در جدیدترین گزارش خود در سال ۲۰۱۱ تعداد افراد مبتلا به بیماری‌های روانی در سطح جهان را ۴۵۰ میلیون و افراد مبتلا به مشکلات روانی را بسیار بیشتر از این می‌داند (۴).

پزشکی امروز جهان، در دوره فرامردن خود قرار دارد که این دوره در انتهای یک طیف تاریخی پزشکی است که با پشت سر گذاشتن دوره‌های پزشکی اسطوره‌ای، باستانی، سپیده دم علمی پزشکی، و دوره مدرن برای انسان حاصل شده است. در پزشکی فرامردن فلسفه نوین سلامت مطرح می‌شود که سلامتی را یک حق اساسی انسان و یک مسئولیت فردی، اجتماعی، کشوری و جهانی می‌داند و بیان می‌دارد که سلامتی جوهر زندگی مثمر ثمر است. سلامتی در مرکز مفهوم کیفیت زندگی قرار دارد. سلامت یک هدف اجتماعی جهانی است و در نهایت می‌گوید سلامتی یک موضوع بین بخشی است (۵). یعنی تمام بخش‌های مطرح در جامعه باید در ارتقای سطح سلامت جامعه نقشی را برای خود تعریف کنند و با

این دیدگاه می‌توان عناوینی را مانند، ادبیات و سلامتی، سلامتی و هنر، سلامتی و دین و مطرح نمود و به تبیین نقش آن‌ها در ارتقای سطح سلامت جامعه پرداخت.

در پزشکی فرامردن تأکید بر این است که باید از تمام داشته‌های بشر برای ارتقای سلامتی کمک گرفت و ادبیات یکی از داشته‌های مهم تاریخ بشری است که می‌توان به تناسب مسائل و مشکلات سلامتی جهان امروز از آن‌ها در ارتقای سطح سلامت جامعه کمک گرفت. چرا که مردم آن‌ها را می‌شناسند، به آن‌ها علاقه دارند و نویسندگان آن‌ها را حکیمانی برجسته می‌دانند. یک ایرانی زمانی که می‌بیند حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه به سلامت معنوی، روانی و اجتماعی می‌پردازد و یا همین مطالب را از دیدگان مولوی و دیگران می‌شنود بیشتر تحت تأثیر قرار گرفته و انگیزه و نگرش بهتری را نسبت به سلامتی و ابعاد آن پیدا می‌کند. و این همان بیان مسأله‌ایست که برای حل آن باید به نقش ادبیات در سلامتی پرداخت.

در پزشکی فرامردن همچنین بر عوامل اجتماعی تعیین کننده سلامت تأکید می‌شود. مطالعات زیادی نقش این عوامل را در ارتقای سطح سلامت جامعه تا میزان ۸۰ درصد تأیید می‌کند (۶). آموزش^۱ یکی از موارد دهگانه عوامل اجتماعی تعیین کننده سلامت می‌باشد و توجه به ادبیات و آموزش متون ادبی برجسته از دیدگاه سلامت می‌تواند زیر مجموعه آن باشد.

در این مطالعه تعریف سلامت روانی از دیدگاه سازمان بهداشت جهانی مطرح و از بین صفات هفتگانه‌ای که یک فرد برخوردار از سلامت روانی از آن بهرمند است، صفت و ویژگی در جستجوی شخصیت بودن انتخاب و به جستجوی مصادیق آن در مثنوی معنوی پرداخته شده است. این تحقیق با دیدگاه سلامت در

ادبیات طراحی شده است و در رابطه با پیشینه تحقیق به منابعی همچون، کتاب شناسی مولوی، فهرست مقالات فارسی، نرم افزار نمایه، نرم افزار پایان نامه‌های دانشگاه‌های کشور تا سال ۱۳۸۵ و سایت‌های معتبر اینترنتی مراجعه شد و کتاب یا مقاله‌ای با این عنوان یافت نشد هر چند که کتاب‌ها و مقالاتی وجود دارند که به صورت کلی به تطبیق مسائل روانشناسی و آثار مولوی پرداخته است و تأکید بیشتر آن‌ها بر بیماری‌های روانی است تا سلامت روانی و این تحقیق پیرامون یک ویژگی از ویژگی‌های هفتگانه سلامت روانی می‌باشد.

نتایج این گونه مطالعات می‌تواند برای متخصصان ادبیات، پزشکان، دانشجویان و یا حتی سازمان‌های جهانی سلامت مفید واقع شود.

روش تحقیق

این تحقیق یک مطالعه تطبیقی از نوع تحلیل محتوی می‌باشد. و کتاب مثنوی معنوی (براساس نسخه قرینه) به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش، چاپ هفتم، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ ۱۳۸۳ به عنوان متن اصلی مورد استفاده قرار گرفته است (۷).

متن

تعریف سلامت و ابعاد آن

سازمان بهداشت جهانی^۲ سلامتی را این‌گونه تعریف می‌کند. سلامتی عبارتست از رفاه کامل جسمی، روانی، اجتماعی و نه تنها بیمار یا معلول نبودن (۸).

سلامت جسمی

سلامت جسمی یعنی عمل کردن کامل بدن که سلامتی زیست شناختی را به عنوان حالت بهینه عملکرد هر یاخته یا اندام که با هماهنگی کامل بقیه اعضای بدن عمل می‌کند (۵). بعد جسمی سلامت از بقیه ابعاد ساده‌تر، ملموس‌تر و قابل اندازه‌گیری‌تر می‌باشد.

سلامت اجتماعی

عبارتست از چند و چون قیود درونی هر شخص و دامنه مداخله او در جامعه و رفاه اجتماعی به معنای سازگاری و تلفیق درونی شخص و بین هر دو شخص با دیگر اعضای جامعه و بین اعضای جامعه و دنیایی است که در آن زندگی می‌کند (۵).

سلامت روانی

عبارتست از حالت توازن بین شخص و دنیای اطراف او، سازگاری شخص با خود و دیگران و همزیستی بین واقعیت‌های خود و واقعیت‌های مردم و واقعیت‌های محیط زیست.

سلامت معنوی

این بعد سلامت هنوز در تعریف سازمان بهداشت جهانی وارد نشده ولی اکثر متخصصین سلامتی عقیده دارند که اکنون وقت آن فرارسیده که به بعد معنوی سلامت پرداخته شود. سلامت معنوی بطور خلاصه اینگونه تعریف می‌شود: در

جستجوی معنا و مقصود زندگی بودن و شامل کمال، اخلاقیات و اصول، هدف داشتن در زندگی، متعهد به چیزی اولی‌تر و باور به مفاهیم غیر عیبی؟ است. این تعریف ضعیفی از بعد معنوی سلامت می‌باشد و جای آن است که دانشمندان ایرانی (پزشکان، ادیبان و عالمان دینی) با توجه به متون غنی دینی و ادبی به این تعریف بپردازند و حتی این پتانسیل وجود دارد که آن را به عنوان تعریف بعد معنوی سلامت به سازمان بهداشت جهانی ارائه دهند.

سایر تعاریف بهداشت روانی

مکاتب مختلف روانشناسی و نهادها و ساختارهای پزشکی و سلامتی به علت گستردگی طیف سلامت روانی تعاریف گوناگونی ارائه داده‌اند. برخی آن را عاملی برای پیشگیری و کاستن بیماری‌های روانی می‌دانند، (۹) برخی آن را سلامت فکر معنی می‌کنند (۱۰) و عده‌ای بهداشت روانی را به معنی طبیعی بودن و مطابقت با رفتارهای کلی اجتماع توصیف می‌کنند.

روانشناسان، بهداشت روانی را استعداد روان برای هماهنگی، خوشایند و مؤثر کارکردن برای موقعیت‌های دشوار، انعطاف پذیر بودن و توانایی برای بازیابی تعادل خود می‌دانند.

مکاتب روانکاوی زیگموند فروید، زیست‌گرایی، بوم‌شناسی، رفتارگرایی، انسان‌گرایی، روانشناسی فردی و همچنین کارل گوستاو یونگ در این باره نظریاتی را ارائه داده‌اند (۱۱ و ۱۲).

در این میان تعریف سازمان جهانی بهداشت کاربردی‌تر و قابل استفاده‌تر می‌باشد و این سازمان ویژگی‌های زیر را به عنوان صفات مربوط به اشخاص سالم از نظر روانی معرفی می‌نماید (۵).

ویژگی‌های فرد برخوردار از سلامت روانی

۱. در جستجوی شخصیت باشد
 ۲. عاری بودن از تعارض و کشمکش داخلی
 ۳. تطبیق کامل
 ۴. احساس قوی خودگردانی
 ۵. شناسایی خود و نیازهایش
 ۶. تسلط کامل بر خود و تعادل عاطفی و منطقی
 ۷. برخورد هوشیارانه با مشکلات
- در این تحقیق ویژگی و صفت «در جستجوی شخصیت بودن» در مثنوی معنوی مورد مطالعه قرار گرفته است.

در جستجوی شخصیت بودن

معنی و مفهوم کلی این صفت این است که شخص دارنده آن برای رسیدن به کمال و رشد تلاش می‌کند. مارک کین گلدشتاین این موضوع را تحت عنوان رشد و تکامل و از قوه به فعل درآوردن نیروهای ذاتی می‌داند و آبراهم مازلو در این رابطه می‌گوید:

افراد سالم یعنی خواستاران تحقق خود از استعدادها و توانایی‌های بالقوه خود بیشترین بهره را می‌برند (۱۳) و این اندرز نیچه را به یاد می‌آورد که می‌گوید به آنچه استعدادش را داری بدل شو. در مکتب اسلام این موضوع تحت عنوان رشد مطرح می‌شود که می‌گوید انسان سعادت‌مند و رشد یافته کسی است که بتواند تمام پتانسیل‌های درونی خود را برونی کند و انسان با شناخت شخصیت خود و با تلاش

برای جستجو و به دست آوردن آن به رتبه خلیفگی خداوند در روی زمین می‌رسد (۱۴).

در جستجوی شخصیت بودن در مثنوی معنوی

در جستجوی شخصیت بودن، یعنی تلاش برای رسیدن به رشد و کمال و از آن تحت عنوان تکامل روانی یاد می‌شود. و در این راستا کمال جویی و تلاش برای از قوه به فعل درآوردن استعدادها از شاخص‌های سلامت روان و مخصوصاً صفت در جستجوی شخصیت واقعی بودن محسوب می‌شود. در مثنوی معنوی نیز به این نکته توجه خاصی شده است و اساس آفرینش انسان، رسیدن او به کمال و شکوفا شدن استعدادهای درونی‌اش معرفی شده است. همچنین مولانا در تکبیت‌هایی انسان را به کمال جویی دعوت می‌کند و از آنها می‌خواهد به سوی کمال گام بردارند تا به اوج شخصیت واقعی و شایسته انسان بر تر برسند. او گاه با آوردن تمثیل‌هایی، انسان‌های کمال‌جو را با انسان‌هایی که اسیر ظواهر دنیا شده‌اند، مقایسه می‌کند و یا تلاش می‌کند تا با ذکر حکایات موضوع کمال جویی و هدف خلقت - که رسیدن به کمال است - را تبیین کند. دیدگاه مولانا در مثنوی معنوی این است که تمام موجودات آفریده شده‌اند تا به نحوی به کمال برسند و مصائب و مشکلاتی که بر سر راه انسان‌ها قرار می‌گیرند نیز در این راستا معنی و مفهوم می‌یابند. به عقیده او مرگ نه تنها تلخ و غم‌انگیز نیست، بلکه راهی است برای رسیدن به رشد و تعالی و یکی از مراحل طبیعی و تکاملی انسان‌ها است. در نهایت می‌توان گفت که در مثنوی معنوی و از نظر مولانا موضوعات طلب، ترک تعلقات، همراهی با اهل کمال، فنای فی‌الله، سفر، عشق، عبادات، رنج‌ها و سختی‌ها و در نهایت مرگ، هر یک می‌توانند وسیله‌ای باشند، برای تعالی و نیل به رشد و

کمال برای انسان‌هایی که در جستجوی شخصیت واقعی خود هستند، مثنوی معنوی سرشار از مطالب و مضامینی در رابطه با مسائل فوق می‌باشد که در ذیل در حد گنجایش یک مقاله به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود.

طلب آغاز راه کمال

اولین مرحله برای رسیدن به کمال احساس نیاز به آن است که در عرفان و متون عرفانی به آن طلب گفته می‌شود. مولانا با اعتقاد بر این که «عاقبت جوینده یابنده بود»، انسان‌ها را به گام نهادن در مرحله طلب که آغاز سیر و سلوک است دعوت می‌کند و در این دعوت‌ها، مدام به آن‌ها گوشزد می‌کند که نباید نا امید شوند و یا احساس حقارت کنند:

تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست

(مولوی، ۱۳۸۳: دفتر اول: ۲۲۰)

و یا در جای دیگر هنگام دعوت به طلب می‌گوید:

منگر اندر نقش زشت و خوب خویش	بنگر اندر عشق و در مطلوب خویش
منگر آن که تو حقیری یا ضعیف	بنگر اندر همت خود ای شریف
تو بهر حالی که باشی می‌طلب	آب می‌جو دائماً ای خشک لب
این طلب مفتاح مطلوبات تست	این سپاه و نصرت رایات تست
این طلب همچون خروسی در صیاح	می‌زند نعره که می‌آید صبح

(همان، دفتر سوم: ابیات ۱۴۴۴-۱۴۳۷)

تأکید مولانا بر این است که هر کس به مرحله طلب درآید، حتماً مراد خود را در می‌یابد، و این در مثنوی معنوی بارها تکرار شده است. او بر این عقیده صوفیان تکیه دارد که: «مَنْ طَلَبَ وَجَدَ». در حکایت «عاشقی دراز هجرانی و بسیار امتحانی»، داستان جوانی را بیان می‌کند که هفت سال در فراق معشوق خویش می‌سوخت و غیرت عشق راه‌های چاره را بر او می‌بست و رسولان از سر

حسادت نامه‌های پر شورش را به دست معشوق نمی‌رساندند؛ تا این که به طور اتفاقی توانست به وصال معشوق برسد در این‌جا مولانا تحت عنوان «یافتن عاشق معشوق را و بیان آنک جوینده یابنده بود کی وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»، می‌گوید:

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود

(مولوی، ۱۳۸۳: دفتر سوم، ۴۷۷۹)

و به ذکر حدیثی از پیامبر اکرم می‌پردازد که:

گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری
چون نشینی بر سر کوی کسی عاقبت بینی تو هم روی کسی

(همان، دفتر سوم، ابیات ۴۷۸۲-۴۷۸۰)

تکرار این مضمون در مثنوی بسیار است. او در جاهای دیگر مثنوی نیز بر آن تأکید می‌کند:

جست او را، تاش چون بنده بود لاجرم جوینده یابنده بود

(همان، دفتر اول، ۱۴۱۵)

عاقبت جوینده یابنده بود که فرج از صبر زاینده بود

(همان، دفتر ششم، ۵۹۵)

همچنین در دفتر سوم در همین باب می‌گوید:

گر گران و گر شتابنده بود عاقبت جوینده یابنده بود
در طلب زن دایماً تو هر دو دست که طلب در راه نیکو رهبرست

(همان، دفتر سوم، ابیات ۹۷۸-۹۷۹)

راه‌های رسیدن به کمال و شخصیت برتر از دیدگاه مولانا:

سفر

به عقیده مولانا سفر کردن راهی است برای رسیدن به کمال و این سفر است که موجب می‌شود انسان رشد و تعالی پیدا کند. سفر در نزد عارفان به دو نوع تقسیم می‌شود: یکی سفر بیرونی و دیگری سفر درونی که به اولی سفر گل می‌گویند و دومی را سفر دل می‌نامند (۲). به هر حال مولانا با تمثیلی بی‌آن که اشارتی به نوع سفر داشته باشد آن را برای رسیدن به تعالی و رشد ضروری می‌داند:

کز سفرها ماه کیخسرو شود بی سفرها ماه کی خسرو شود
از سفر بیدق شود فرزین راد وز سفر یابید یوسف صد مراد

(مولوی، دفتر سوم، ابیات ۵۳۵-۵۳۴)

پس سیر و سلوک است که ماه هلال را به بدر کامل تبدیل می‌کند و او را پادشاه آسمان می‌سازد. همچنین مهره پیاده شطرنج هنگامی که به پایان خط شطرنج برسد می‌توان مهره‌ای مهم همچون وزیر را جایگزین آن کرد. پس سالکان هم به واسطه سیر و سلوک، هم چون ماه و مهره پیاده می‌توانند به کمال خویش دست یابند.

در داستان مجنون و ناقه، نیز مولانا سفر در راه عشق را، وسیله رسیدن به کمال معرفی می‌کند و انسان‌ها را به سیر و سلوک ترغیب می‌نماید:

گوی شو می‌گرد بر پهلوی صدق غلط غلطان در خم چوگان عشق

کین سفر زین پس بود خوب خدا و آن سفر بر ناقه باشد سیر ما

این چنین سیری ست مستثنی ز جنس کان فزود از اجتهاد جنّ و انس

(همان، دفتر چهارم، ۱۵۵۹-۱۵۵۷)

ترک تعلقات

به عقیده مولانا دستیابی به کمال و مقامات والای معنوی، سلطنتی جاودانه است که یکی از شروط رسیدن به آن، ترک تعلقات و رها کردن سلطنت و

مقامات مادی است او شنونده و خواننده اثر خوش را در رسیدن به کمال و شخصیت برتر به ترک تعلقات ظاهری و دنیوی دعوت می‌کند:

ملک بر هم زن تو ادهم وار زود تا بیابی همچو او ملک خلود

(همان، دفتر چهارم، ۷۲۵)

در قصّه «هدیه فرستادن بلقیس از شهر سبا سوی سلیمان علیه السلام» نیز حضرت سلیمان نمادی است از ولیّ کامل که غبار تعلقات مادی را از وجود خویش زدوده و بلقیس نماد کسانی است که تازه قدم در راه سلوک نهاده‌اند و در این میان، مولانا راه رسیدن به کمال را ترک تعلقات مادی معرفی می‌کند:

ملک جسمت را چو بلقیس ای غبی ترک کن بهر سلیمان نبی

(همان: دفتر چهارم، بیت ۷۶۳)

و یا می‌گوید:

خیز بلقیسا چو ادهم شاهوار دود ازین ملک دو سه روزه برآر

(همان: دفتر چهارم، بیت ۸۲۷)

پس رها کردن سلطنت سپنجی دنیا و چشم پوشی از آن راهی است که حضرت سلیمان(ع) به عنوان انسان کامل به بلقیس پیشنهاد می‌کند و باز او را به جستجوی کمال دعوت می‌کند:

خیز بلقیسا که بازار است تیز زین خسیسان کساد افکن گریز

خیز بلقیسا کنون با اختیار پیش از آن که مرگ آرد گیر و دار

(همان: دفتر چهارم، ایات ۱۰۹۴-۱۰۹۵)

و سپس به توصیف انسان‌های به کمال رسیده ای می‌پردازد که به سلطنت واقعی دست یافته‌اند:

بوستان با او روان هر جا رود لیک آن از خلق پنهان می‌شود

میوه‌ها لابه‌کنان کز من بچَر آب حیوان آمده کز من بخور

طوف می‌کن بر فلک بی پرّ و بال همچو خورشید و چو بدر و چون هلال

(همان، دفتر چهارم، ابیات ۱۱۰۵-۱۱۰۲)

و با این رهایی از تعلقات، انسان در مسیر کمال به جایی می‌رسد که با پیامبر همراه و همگام می‌شود و مقامش از فرشته بالاتر می‌رود تا جایی که جبرئیل از او باز می‌ماند:

بعد از آنت جان احمد لب گزد جبریل از بیم تو واپس خزد
گوید از آیم بقدر یک کمان من بسوی تو بسوزم در زمان
(همان، دفتر چهارم، ابیات ۱۸۸۹-۱۸۸۶)

همراهی با اهل کمال

به عقیده مولانا، یکی از راه‌های رسیدن به کمال و اوج شخصیت، مشایعت و همراه شدن با اهل کمال است او معتقد است که اگر انسان، روح خود را به روح عارفان متصل کند و از آن‌ها مدد جوید به رشد و تعالی خواهد رسید پس تأکید می‌کند که:

روح خود را متصل کن ای فلان زود با ارواح قدس سالکان
(همان، دفتر چهارم ۴۴۷)

او در «تفسیر این حدیث که مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوْحٍ مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» با تمسک به حدیث پیامبر این موضوع را تبیین می‌کند.

بهر این فرمود پیغامبر که من همچو کشتی ام به طوفان زَمَن
ما و اصحابم چو آن کشتی نوح هر که دست اندر زند یابد فتوح
چونک با شیخی تو دور از زشتی روز و شب سیاری و در کشتی
(همان، دفتر چهارم، ۵۳۹-۵۳۷)

پس همراهی با اهل کمال، انسان را در صف اهل عروج قرار می‌دهد و به واسطه مقام آن‌ها، او نیز به مقامات معنوی دست می‌یابد. او همچنین دست به

داقان قرآن و انبیا شدن را هم راهی برای رهایی از قفس تن و پیوستن به عالم والا معرفی می‌کند:

ای خنک آن مرد کز خود رسته شد در وجود زنده‌ای پیوسته شد
وای آن زنده که با مُرده نشست مرده گشت و زندگی از وی بجست
(همان، دفتر اول، ۱۵۳۹-۱۵۳۸)

عشق

در اعتقاد و طریقه مولوی بهترین و کم خطرترین راه برای رسیدن به سر منزل کمال انسانی و مقام انسان کامل همان عشق است نه عقل؛ و بدین سبب همه‌جا جنون عشق و شور و حال را بر عقل ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

عقل سرتیزست لیکن پای سست زانکه دل ویران شده است و تن درست
(مولوی، ۱۳۸۳: دفتر چهارم، بیت ۲۵۲)

به عقیده مولانا عشق در نهایت انسان را به کمال می‌رساند حتی از دیدگاه او عشق‌های مجازی و دنیوی نیز می‌توانند راه رشد و تعالی را برای انسان باز کنند و بر مبنای این تفکر که «الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ» (۱۵)، این نوع عشق نیز می‌تواند انسان را به سوی معشوق حقیقی رهنمون کند:

عاشقی گر زین سر و گر زان سراسر عاقبت ما را بدان سر رهبر است

(همان، دفتر اول، بیت ۱۱۱)

و به گفته بدیع الزمان فروزانفر، دلیل آن، این است که عشق تمام آرزوها و اقبال انسان را به یک آرزو تبدیل می‌کند و یک چیز یا یک شخص را قبله دل می‌سازد. پس این به گونه‌ای توحید و یکتاپرستی است و نیز، عشق، عاشق را از هواپرستی و کام جویی رهایی می‌بخشد و برای انسان کمال نفسانی را به ارمغان می‌آورد که غایت خداپرستی نیز هست زیرا مقصود اصلی از اعمال و ریاضات،

حول کمال است و حال این کمال از هر طریقی که حاصل شود به حقیقت می‌رسد و مطلوب است. به هر حال عشق نردبانی است برای رسیدن به کمال و کوتاه ترین راه وصول. چنان که می‌گوید:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
(همان، دفتر اول، بیت ۲۵)

او عشق را سبب خلقت جهان معرفی می‌کند و تأکید می‌ورزد که اگر عشق نبود عالم هستی هم وجود نداشت:

گر نبودی عشق هستی کی بُدی کی زدی نان بر تو و کی تو شدی
(همان، دفتر پنجم، بیت ۲۰۱۲)

پس عشق موجب جاودانگی و حصول کمال می‌گردد. در جای دیگر نیز عشق پروردگار به پیامبر اکرم را موجب آفرینش جهان بر می‌شمرد:

عشق حق و سرّ شاهد بازیش بود مایهٔ جمله پرده سازیش
پس، از آن لولاک گفت اندر لقا در شب معراج شاهد بازِ ما
(همان، دفتر ششم، ۲۸۸۳-۲۸۸۲)

همچنین از زبان خداوند می‌گوید:

گر نبودی بهر عشق پاک را کی وجودی دادمی افلاک را
من بدان افراشتم چرخ سنی تا علؤ عشق را فهمی کنی
(همان، دفتر پنجم، ۲۷۴۰-۲۷۳۹)

از دیدگاه مولانا مبنای سیر تکاملی جهان، عشق است:

دور گردونها ز موج عشق دان گر نبودی عشق بفسردی جهان
کی جمادی محو گشتی در نبات کی فدای روح گشتی نامیات
ذره ذره عاشقان آن کمال می شتابد در علؤ همچون نهال
(همان، دفتر پنجم، ۳۸۵۸-۳۸۵۴)

عشق از منظر او همچون طیبی است که با درمان بیماری‌های روحی انسان‌ها را به کمال می‌رساند:

هر که را جامه ز عشقی پاک شد	او ز حرص و عیب کَلّی پاک شد
شادباش ای عشق خوش سودای ما	ای طیب جملہ علّت‌های ما
ای دواى نخوت و ناموس ما	ای تو افلاطون و جالینوس ما

(همان، دفتر اول، ۲۲-۲۴)

او عشق را همچون اکسیری می‌داند که می‌تواند وجود انسان را یکسره دگرگون کند. به تعبیر او عشق یکی از صفات خداوند است و انسان به لطف آن از محدودیت‌های دنیوی خویش آزاد می‌شود.

صبر در برابر رنج‌ها و سختی‌ها

از دیدگاه مولانا، تحمل رنج‌ها و سختی‌ها، نیز، موجب می‌شود که انسان به کمال برسد و در راه رسیدن به کمال صبر بر مشکلات ضروری است. او انسان‌هایی را که دارای سلامت روانی هستند نیک بختانی معرفی می‌کند که رنج‌ها، آن‌ها را به خداوند که کمال مطلق است، نزدیک‌تر می‌کند و بدبخت را کسی می‌داند که در تحمل دشواری ناتوان است و با کوچک‌ترین آسیب و رنجی از پا در می‌آید و زبان به کفران نعمت می‌گشاید:

لیک چون رنجی دهد بدبخت را	او گریزند به کفران رخت را
نیکبختی را چو حق رنجی دهد	رخت را نزدیکتر وا می‌نهد

(همان، دفتر چهارم، ۲۹۱۵-۲۹۱۴)

«در حکایت آن واعظ که در آغاز تذکیر، دعای ظالمان و سختدلان و بی‌اعتقادان کردی»، نیز به این موضوع اشاره شده است که مسائل ناگوار و

رنج‌هایی که برای انسان پیش می‌آید، می‌تواند او را به کمال برساند؛ زیرا موجب می‌شود که به خداوند پناه برد و لابه و ناله کند و همین عجز و لابه‌ها سبب راست شدن کژی‌هایش می‌گردد و او را به رشد و تعالی نزدیک می‌گرداند. ماجرا چنین است که:

آن یکی واعظ چو بر تخت آمدی	قاطعان راه را داعی شدی
دست بر می‌داشت یا رب رحم ران	بر بدان و مفسدان و طاغیان
بر همه تسخر کنان اهل خیر	بر همه کافر دلان و اهل دیر
می نکردی او دعا بر آصفیا	می نکردی جر خیثان را دُعا
مرورا گفتند کین معهود نیست	دعوت اهل ضلالت جود نیست
گفت نیکویی ازینها دیده‌ام	من دعاشان زین سبب بگزیده‌ام
خُبث و ظلم و جور چندان ساختند	که مرا از شر به خیر انداختند

(همان، دفتر چهارم، ۸۷-۸۱)

مشاهده می‌شود که در این حکایت واعظ در جستجوی شخصیت و کمال، ظالمان و سخت‌دلان و بی‌اعتقادان را عامل به کمال رسیدن خویش معرفی می‌کند و دعاگوی آنهاست؛ نمونه‌های این چنین در مکتب دائیسم نیز دیده می‌شود آن جا که می‌گویند نیکان خوبند چون آموزگار بدانند، بدان نیز خوبند چرا که عبرت نیکانند (۱۶). در ادامه مولانا خود به تعبیر حکایت می‌پردازد که آن را به عنوان تمثیل آورده است برای رنج‌ها و سختی‌ها که موجب تعالی انسان می‌شود:

بنده می‌نالد بحق از درد و نیش	صد شکایت می‌کند از رنج خویش
حق همی گوید که آخر رنج و درد	مر ترا لابه‌کنان و راست کرد
این گله زان نعمتی کن کِتْ زند	از درما دور و مطرودت کند
در حقیقت هر عدو داروی تُست	کیما و نافع و دلجوی تُست
که ازو اندر گریزی در خلا	استعانت جوئی از لطف خدا

در حقیقت دوستان دشمن‌اند که ز حضرت دور و مشغولت کنند

(همان، دفتر چهارم، ابیات ۹۶-۹۱)

بعد از آن تمثیلی از حیوانی می‌آورد به نام «اُشْغُر» که هر چه بر او چوب زنند فربه‌تر می‌شود و نفس انسان را به آن تشبیه می‌کند که در اثر رنج‌ها و دردها، قوی‌تر و کامل‌تر می‌شود:

هست حیوانی که نامش اُشْغُرست	او بزخم چوب زفت و لُمتَرست
تا که جویش می‌زنی به می‌شود	او ز زخم چوب فربه می‌شود
نفس مومن اُشْغُرِ آمد یقین	کو به زخم رنج زَفْتست و سمین

(همان، دفتر چهارم، ابیات ۹۹-۹۷)

مرگ و فنای فی الله راه رسیدن به کمال:

از دیدگاه صوفیه نفس انسان که مشتاق اتصال به مبدأ خویش است از راه محو هستی و فنای در حق به این مقصد عالی می‌رسد. از دیدگاه مولانا مرگ، چه اختیاری باشد که فنای فی الله است و چه غیر ارادی هر دو راهی است برای رشد و تعالی انسان زیرا به بقاء و اتصال به پروردگار منتهی می‌شود که اوج کمال و تعالی است (۱۷).

اینجاست که شوق عارف او را به سوی خدا می‌کشاند و چنان وجود او را از خدا لبریز می‌دارد که وی دیگر نه وجود خود را در میانه می‌بیند نه وجود هیچ واسطه‌ای را (۱۷).

پس او انسان‌های کامل را کسانی می‌داند که از خودی خود رها شده‌اند و به پروردگار پیوسته‌اند و در نتیجه نفس و سخن آن‌ها از زبان پروردگار است:

زان سلام او سلام حق شدست	کآتش اندر دودمان خود زدست
مرده است از خود شده زنده به رب	زان بود اسرار حَقش در دو لب
مردن تن در ریاضت زندگیست	رنج این تن روح را پایندگیست

(مولوی، ۱۳۸۳: دفتر سوم، ۳۳۶۵-۳۳۶۳)

که اشاره به موت اختیاری و فنای فی الله دارد. در «قصه وکیل صدر جهان که متهم شد و از غار گریخت و...» نیز به موضوع حیات و جاودانگی که در مرگ نهفته است اشاره شده است. ماجرا چنین است که:

در یخارا بنده صدر جهان	متهم شد گشت از صدرش نهان
مدّت ده سال سرگردان بگشت	گه خراسان گه کهستان گاه دشت
از پس ده سال او از اشتیاق	گشت بی طاقت ز ایام فراق

(همان، دفتر سوم، ابیات ۳۶۸۸-۳۶۸۶)

پس عشق به صدر جهان، او را وادار به بازگشت به درگاه او می‌کند، اما ناصحان او را از این کار بر حذر می‌دارند و می‌گویند که اگر به بارگاه صدر جهان برود حتماً کشته خواهد شد و او در پاسخ ناصحان چنین می‌گوید که:

تو مکن تهدید از کشتن که من	تشنه زارم بخون خویشتن
گر بریزد خون من آن دوست رو	پای کوبان جان بر افشانم بر او
آزمودم مرگ من در زندگیست	چون رهم زین زندگی پایندگیست
اَقْتُلُونِی اَقْتُلُونِی یا ثِقَات	اِنَّ فِی قَتْلِ حَیَاتاً فِی حَیَات
یا مُنِیرَ الْخَدِیِّ یا رُوحَ الْبَقَا	اجْتَدِبْ رُوحِی وَجُدْلِی بِالْقَا

(همان، دفتر سوم، ابیات ۳۸۴۰-۳۸۳۳)

در اینجا مرگ اجباری نه تنها نامطلوب تلقی نشده است بلکه به عنوان راهی برای رسیدن به لقاء و بقاء و در نتیجه حصول کمال مطرح شده است. پس انسان کمال جو از مرگ ابایی ندارد و با فرا رسیدن آن شادمان می‌شود و پای کوبان. اگرچه خلق از سر نادانی برای او دل می‌سوزانند و مرگ او را نیستی می‌پندارند:

خلق گوید مُرد مسکین آن فلان	تو بگوئی زنده ام ای غافلان
گر تن من همچو تنها خفته است	هشت جَنّت در دلم شکفته است
جان چو خفته در گل و نسرین بود	چون غمست ار تن در آن سرگین بود
جان خفته چه خبر دارد ز تن	کو بگلشن خفت یا در گولخن
می زند جان در جهان آبگون	نعره یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُون

گر نخواهد زیست جان بی این بدن پس فلک ایوان کی خواهد بُدَن
گر نخواهد بی بدن جان تو زیست فی السَّمَاءِ رِزْقُکُمْ روزی کیست
(همان، دفتر پنجم، ۱۷۴۲-۱۷۳۶)
در داستان «وفات یافتن بلال رضی الله عنه با شادی» نیز مولانا بیان می‌کند
که مرگ برای طالبان حقیقت و اولیای الهی نه تنها اندوه زا نیست بلکه شادی
آفرین است و موجب کمال و وصال به حق (۱۸).

چون بلال از ضعف شد همچون هلال رنگ مرگ افتاد بر روی بلال
جفت او دیدش بگفتا و احرب پس بلالش گفت نه نه واطرب
تا کنون اندر حرب بودم ز زیست تو چه دانی مرگ چون عیشی وچيست
این همی گفت و رخس در عین گفت نرگس و گلبرگ و لاله می شکفت
تاب رو و چشم پر انوار او می گواهی داد بر گفتار او
گفت جفتش الفراق ای خوش خصال گفت نه نه الوصالست الوصال
(مولوی، ۱۳۸۳: دفتر سوم: ۳۵۲۷-۳۵۱۷)

از نظر مولوی فنا و ترک خویش برای معشوق، نه تنها به نیستی منتهی
نمی‌شود که موجب رسیدن به کمال و بقاست. او موت اختیاری را به معامله‌ای
تشبیه می‌کند که در آن با دادن کالایی بی‌ارزش، بهترین‌ها را بدست می‌آوری،
شاخه گلی می‌دهی و گلزاری را به عوض می‌ستانی، دانه‌ای می‌بخشی و درختستانی
بر می‌گیری و این است نهایت معامله با خدا؛ مشتی خاک تن را می‌دهی و خدا را
با تمام عظمتش از آن خود می‌کنی و در نهایت هم به بقا می‌رسی:

دانه ای را صد درختستان عوض حبه ای را آمدت صد کان عوض
کان لگه دادن آن حبه است تا که کان الله له آید بدست
زانک این هوی ضعیف بی قرار هست شد زان هوی رب پایدار
هوی فانی چون که خود فا او سپرد گشت باقی دایم و هرگز نمرد
(همان، دفتر چهارم، ۲۶۱۴-۲۶۱۱)

به عقیده او، انسان تا وقتی انانیت خود را به یک سو نهد و اسیر دنیا باشد، همچون قطره‌ای است که هر لحظه امکان هلاکش وجود دارد و مدام در هراس از نابودی به وسیله خاک و آب است اما همین قطره حقیر با ترک خویشتن و اتصال به دریای لایزال الهی و دستابی به شخصیت والای انسانی می‌تواند به بقا برسد و برای همیشه از نابودی و هلاکت در امان بماند:

همچو قطره خایف از باد وز خاک	که فنا گردد بدین هر دو هلاک
چون باصل خود که دریا بود جست	از تف خورشید و باد و خاک رست
ظاهرش گم گشت در دریا و لیک	ذات او معصوم و پا بر جا و نیک
هین بده ای قطره خود را بی ندم	تا بیابی دربهای قطره یم
هین بده ای قطره خود را این شرف	در کف دریا شو آمین از تلف
خود کرا آید چنین دولت بدست	قطره را بحری تقاضا گر شدست
الله زود بفروش و بخر	قطره ای ده بحر پُر گوهر ببر
الله زود هیچ تأخیری مکن	که ز بحر لطف آمد این سخن
لطف اندر لطف این گم می شود	کاسفلی بر چرخ هفتم می شود

(همان، دفتر چهارم، ابیات ۲۶۲۳-۲۶۱۵)

البته این اتحاد اتصال با حق برای همه کس حاصل نمی‌شود و از کاملان طریق آنکه از خود فانی می‌شود و به مقام فنا نائل می‌آید انسان کامل نام دارد که به هر حال نوعی مرد برتر است، متعلق به قلمرو روحانی و مظهر کمال (۱۷).

او در اثر منثور خود، مجالس سبعة نیز در همین باب می‌گوید: «... عجیب صعب و دشوار و غریب آن باشد که قطره تنها ماند در بیابان، کوهساری یا دهان غاری یا در بیابان بی زنهاری از آرزوی دریا که معدن آن قطره است. آن قطره بی دست و پا تنها مانده بی پا و پا افزاز بی دست و دست افزاز از شوق دریا یار یار بی مدد سیل و یار غلطان شود و بیابان را می‌برد به قدم شوق سوی دریا می‌دواند بر مرکب ذوق» (۱۹).

او در فصلی تحت عنوان «بیان آنک عمارت در ویرانیست و جمعیت در پراکندگیست و درستی در شکستگیست و مراد در بی مرادیست و وجود در عدم است و علی هذا بقیه الاضداد و الازواج»، نیز به این موضوع می‌پردازد که برای رسیدن به کمال و بقا در ذات الهی باید موت اختیاری را برگزید و به مقام فنای فی الله واصل شده پس حکایتی می‌آورد و از زبان شخصیت‌های داستان، با آوردن تمثیل‌هایی موضوع را شرح و بسط می‌کند:

آن یکی آمد زمین را می شکافت	ابلهی فریاد کرد و بر نتافت
کین زمین را از چه ویران می کنی	می شکافی و پریشان می کنی
گفت ای ابله برو بر من مران	تو عمارت از خرابی بازدان
کی شود گلزار و گندم زار این	تا نگردد زشت و ویران این زمین

(همان، دفتر چهارم، ابیات ۲۳۴۳-۲۳۴۰)

پس از دیدگاه مولانا برای رسیدن به کمال، فنای فی الله ضروری است، چنان که ویرانی اولیه برای آباد کردن عمارت‌ها و پاره کردن پارچه برای دوختن و کندن زمین برای یافتن گنج! به عقیده او فنای هر چیزی برای بهتر شدن و کمال یافتن آن است و تبدیلاتی که در عالم رخ می‌دهد، همه و همه برای رسیدن به رشد و تعالی موجودات است او به انسان‌ها گوشزد می‌کند که اگر تبدیلات، نبود او هرگز به مقام انسانی نمی‌رسید:

تو از آن روزی که در هست آمدی	آتشی یا بادی یا خاکی بدی
گر بر آن حالت ترا بودی بقا	کی رسیدی مر ترا این ارتقا
از مبدل هستی اول نماند	هستی بهتر بجای آن نشاند
همچنین تا صد هزاران هستها	بعد یک دیگر دوم به ز ابتدا
این بقاها از فناها یافتی	از فنا اش رو چرا بر تافتی
در فناها این بقاها دیده ای	بر بقای جسم چون چفسیده‌ای

(همان، دفتر پنجم، ابیات ۷۸۹-۸۰۴)

و توصیه می‌کند که با فنای فی‌الله از مراتب پایین به مراتب بالا صعود کند:
 هین بده ای زاغ این جان باز باش پیش تبدیل خدا جانباز باش
 تازه می‌گیر و کهن را می‌سپار که هر امسالت فزونست از سه پار
 (همان، دفتر پنجم، ۸۰۸-۸۰۹)

بحث

با توجه به یافته‌های این پژوهش و بر پایه تعریف سازمان بهداشت جهانی از سلامتی که آن را آسایش کامل جسمی، روانی، اجتماعی و معنوی تعریف می‌کند، می‌توان گفت که کتاب مثنوی معنوی واقعاً کتاب مثنوی سلامت است. نتایج به دست آمده برای صفت در جستجوی شخصیت بودن در مثنوی معنوی نشان می‌دهد که این صفت همان رشد و کمال انسانی است و بر اساس نظر مولانا برای اینکه فردی به شخصیت کامل خود که خداوند در او به ودیعه نهاده است، دست یابد، ضروری و پیش نیاز است که به موارد زیر توجه نماید.

انسان در جستجوی شخصیت در ابتدا باید بخواهد و طالب دست یافتن به آن باشد و در این مسیر باید سفر کند، مخصوصاً سفر از زندگی طبیعی محض به زندگی انسانی و در این راه دلبستگی و وابستگی‌های غیر ضروری خود را کاهش داده و در نهایت ترک کند و آن گاه با راهنمایی پیشکسوتان و بزرگان، همراه با عشق و صبر و تحمل به مقصود خواهد رسید و انسان در جستجوی شخصیت مشکلات، حتی مرگ را نیز به عنوان ابزاری برای ارتقای شخصیت خود به کار می‌گیرد. با دقت در نتایج به دست آمده می‌توان گفت که مولانا جلال الدین بلخی مخصوصاً در دو دهه آخر عمر خود محصولی است از اندیشه در جستجوی شخصیت بودن. آمارهای مستند جهانی نشان می‌دهد که ۶۰ - ۳۰ درصد افراد جوامع مبتلا به بیماری‌های خفیف روانی هستند (۲۰). از بین عوامل خطر ایجاد کننده این بیماری‌ها بی‌هویتی شخصیتی از عوامل جدی می‌باشد. باور جدی به

برداشت‌های مولوی از روانشناسی انسان و به کارگیری آن‌ها در حیطه روانشناسی و روان پزشکی و آموزش آن‌ها به مردم، راهکاری است برای پیشگیری، حفظ و ارتقای سطح سلامت روانی جامعه.

با توجه به کنکاش عمیق بعد روانی شخصیت انسانی در مثنوی معنوی و وجود ظرائف فراوان در این حیطه توصیه می‌شود که سایر صفات و ویژگی‌های دیگر انسان برخوردار از سلامت روانی نظیر عاری بودن از تعارض و کشمکش داخلی، تطبیق کامل، احساس قوی خودگردانی، شناسایی خود و نیازهایش، تسلط کامل بر خود و تعادل عاطفی و منطقی، برخورد هوشیارانه با مشکلات، در مثنوی معنوی مورد بررسی قرار گیرند.

پی‌نوشت‌ها

¹ education² (World Health Organization (WHO))

فهرست منابع

- Foroughi Mohammad Ali (Zoka-ol-Molk), *Abstract of Shahnameh*, second edition. Tehran: Sadi & Majid Publication; 1362, p.7. (in Persian)
- Huma'I Jalal, *Mulavi Nameh (what mulavie says)*, vol.2, 8th edition. Tehran: Homa Publication; 1374, p. 997. (in Persian)
- Frouzanfar Badiouzzaman, *mulavi life*. Tehran: tirgan publication; 1387. p.157. (in Persian)
- Mental health: strengthening our response, Fact sheet N°220, September 2010. Available from: <http://www.who.int/mediacentre/factsheets/fs220/en/index.html>. (Accessed, April 10, 2012)
- Park J.E, K. Park, *Parks textbook of Preventive and Social Medicine*. Translated by. H. Shodjai Tehrani. Supervised: H. Malekafzali. Vol, 2. First edition. Gillan Medical Sciences University Publication; 1372. P.30-40 (in Persian)
- Motlagh Esmail, *social Determinants of Health*, first edition. Tehran: 1387, p. 17 (in Persian)
- Jalal ad-Din Muhammad Balkhi, *Masnavi Manavi*, (introduction, correct), by: Soroush Abdulkarim, 7th edition. Tehran: elmi & farhangi Publication; 1387. (in Persian)
- Health Promotion Glossary*, 1998 version. Page 1. available from: <http://www.who.int/healthpromotion/about/HPG/en>. (Accessed, April 7, 2012)
- Husaini Seyed- Abolghasem, *Principies of Mental Health*, second edition, Mashhad: Ferdousi University Publication; 1362, p13. (in Persian)
- Milanifar Behrooz, *mental Health*, 3th edition. Tehran: Ghoms Publication; 1373, p5. (in Persian)
- Ganji Hamzeh, *Mental Health*, second edition. Tehran: Arasbaran Publication; 1376, p9. (in Persian)
- Mansoor Mahmood, Ehsas Kehtari (*Minority Feeling*), second edition. Tehran: Roshd Publication; 1358, p104. (in Persian)

- Abraham Maslow, *Toward a Psychology of Being*, translated by. Rezvani Ahmad, first edition. Mashhad: Astan Ghods Razavi; 1370 p14. (in Persian)
- Heidarnia Mohammad ALI, editor. *Mental Health from view of Emam Ali*. Proceeding of the congress of Religion and life in view of Emam Ali. Esfahan Medical Sciences University publication; 1379, p. 100(fulltext). (in Persian)
- Frouzanfar Badiouzzaman, *mulavi life*. Tehran: tirgan publication; i387. p.86. (in Persian)
- Lao Tese, Tao Te Ching, translated by. Hormoz Riahi, Barekat Behzad, Tehran: Nashre Now Publication; 1363, p. 33. (in Persian)
- Zarinkoob Abdol- Hosien, *Bahr dar koozeh*, second edition. Tehran: elmi publication; 1362. P. 30(in Persian)
- Shabani Masoomah, Dalil Aftab (*analysis of personalities in Masnavi Manavi*). First edition.Tehran: Sales publication; 1384. P.385. (in Persian)
- Jalal ad-Din Muhammad Balkhi, *Majales Sabeh*, correct by: Towfigh Sobhani, first edition. Tehran, Kayhan Publication; 1365, p.102. (in Persian)
- Benjamin J. Sadock, Harold I. Kaplan, Virginia A. *Sadock. Kaplan and Sadock's synopsis of psychiatry*. 11th edition. Williams & Wilkins, 1994.

یادداشت شناسه مؤلف

محمد علی حیدرینیا: استادیار گروه پزشکی اجتماعی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، تهران، ایران.

پست الکترونیک: maheidarnia@gmail.com

مرجان شریفی: کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، (نویسنده مسئول)

پست الکترونیک: m_sharifi642000@yahoo.com

هانیه مجیدی: دستیار گروه پزشکی اجتماعی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۵/۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۷/۲۳